

A Critical Review of the Book “The Role of the Interpreter’s Prior Knowledge and Interests in the Interpretation of the Holy Quran”


Reza Karimi 

- Ph.D. Student in comparative interpretation, and Lecturer at Razi University, Kermanshah, Iran. E-mail: rezakarimi.1001@gmail.com

Article Info	Abstract
<p>Article type: Research</p> <p>Article history: Received: 2024/11/25 Accepted: 2024/ 2025/1/13 Published: 2025/2/20</p> <p>Keywords: Quran, Interpretation, Interpreter's Interests, Interpreter's Preconceptions.</p>	<p>The purpose of this article is to find the strengths and weaknesses of the book “The Role of the Interpreter’s Prior Knowledge and Interests in the Interpretation of the Quran”. The importance of this issue has various dimensions, including the relationship between theology and interpretation, and it plays a direct role in analyzing the relationship between beliefs and interpretation. This is because religious prior knowledge and theological assumptions of sects and schools are considered one of the most famous types of prior knowledge and interests in interpretation. Different schools have a strong influence on the interpretation of the Quran, both in terms of their information and knowledge and in their respective orientations and biases. The importance of this book lies in the fact that it is considered a turning point in the course of discussions related to the “role of the interpreter in interpretation”, but it requires criticism and examination. In this article, which has been conducted using a descriptive-analytical method, the book is first introduced and then criticized and examined from a structural and content perspective. The title of the book is fully indicative of its subject and content. Structurally, the work is ambiguous and scattered, and in terms of content, the book is generally lacking in that, first, it has important omissions in defining the meaning of the role of the interpreter, second, it has not examined the new theories on the position of the interpreter accurately and completely, and third, it has wrongly claimed that all Muslim interpreters were author-centered, and fourth, it has made little use of Quranic verses in analyzing the role of the interpreter. Due to these content shortcomings, the harmony of purpose and content, the compatibility and comprehensiveness of the work and the adequacy of sources have suffered from shortcomings.</p>
<p>Cite this article: Reza, Karimi. (2023). A Critical Review of the Book “The Role of the Interpreter’s Prior Knowledge and Interests in the Interpretation of the Holy Quran. <i>Journal of Theological and Exegetical Studies</i>, Year 1, Issue 1, Autumn 2024, Serial Number 1, (97-113).</p>	
<p style="text-align: center;">  Publisher: Allameh Tabatabaei Seminary Higher Education Institute, Kermanshah </p>	

بررسی انتقادی کتاب

«نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر قرآن»

رضا کریمی 

- دکتری تفسیر تطبیقی و مدرس دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: rezakarimi.1001@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۷۰۳/۹/۵</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲</p> <p>واژه‌های کلیدی: قرآن، علایق مفسر، پیش‌دانسته‌ها، تفسیر، مفسر.</p>	<p>مسئله این مقاله یافتن نقاط ضعف و قوت کتاب «نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر قرآن» است. اهمیت این مسئله ابعاد مختلفی از جمله در رابطه کلام و تفسیر دارد و نقش مستقیم در تحلیل رابطه اعتقادات و تفسیر ایفا می‌نماید؛ چراکه دانسته‌های پیشینی مذهبی و نیز فرضیات کلامی فرق و مذاهب، یکی از مشهورترین انواع پیش‌دانسته‌ها و علایق در تفسیر است. مذاهب مختلف هم در اطلاعات و دانسته‌های خود و هم در جهت‌گیری‌ها و سوگیری‌های متناسب با خود شدیداً در تفسیر قرآن اثرگذار هستند. اهمیت این کتاب آنجاست که در سیر مباحث مربوط به «نقش مفسر در تفسیر» یک نقطه عطف محسوب می‌شود، ولی نیازمند نقد و بررسی است. در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، ابتدا کتاب معرفی شده و سپس از منظر شکلی ساختاری و محتوایی نقد و بررسی شده است. عنوان کتاب کاملاً گویای موضوع و محتوای آن است. از نظر ساختاری، اثر ابهام و پراکندگی دارد و از نظر محتوایی به طور کلی خلأ کتاب این است که اولاً در تعریف معنای نقش مفسر ناگفته‌های مهمی دارد و ثانیاً نظریات جدید در باب جایگاه مفسر را دقیق و کامل بررسی نکرده است و ثالثاً به اشتباه مدعی شده است مفسران مسلمان همگی مؤلف‌محور بوده‌اند. رابعاً در تحلیل نقش مفسر از آیات قرآنی کم بهره برده است. به دلیل همین اشکالات محتوایی هماهنگی هدف و محتوا، انطباق و جامعیت اثر و کفایت منابع دچار نقص‌هایی شده است.</p>

استناد: کریمی، رضا (۱۴۰۳). بررسی انتقادی کتاب «نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر قرآن». پژوهش‌نامه معارف

کلامی تفسیری، سال ۱، دوره ۱، پاییز ۱۴۰۳، شماره پیاپی ۱ (۹۷-۱۱۳).

ناشر: مؤسسه آموزش عالی حوزوی علامه طباطبائی ره کرمانشاه



۱. مقدمه

کتاب «نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر قرآن» به عنوان منبع درسی برای مراکز آموزشی حوزوی و دانشگاهی معرفی شده است و موضوع آن اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چرا که موضوع «نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر» درباره یکی از مسائل بحث‌برانگیز در دوران معاصر است که اندیشه‌های مدرن و پست مدرن در آن اوج گرفته است؛ لذا این مسئله اهمیت دو چندان دارد. در کشور ما سیر بحث مفسران مسلمان درباره جایگاه مفسر در تفسیر ابتدا با موضع بدبینانه‌ای نسبت به نفس و اثرات مفسر در تفسیر همراه بوده است، ولی کتاب مورد بحث تلاش کرده است که موضع اعتدالی اتخاذ کند و هم به «وجوه ناروا» و هم «وجوه روا»ی پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر پردازد (اصطلاح «وجوه روا» را نویسنده کتاب در مقابل «وجوه ناروا» قرار داده است). بی تردید، نقد این کتاب می‌تواند بیش از پیش در شناخت این مسئله مهم نقش مهمی ایفا نماید.

در ابتدا یادآور می‌شویم که منظور از نقد در این مقاله بیان نقاط قوت و ضعف است. پس فقط اشکالات مدّ نظر نبوده، بلکه مزایای کتاب نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۲. معرفی اجمالی نویسنده و کتاب

کتاب «نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر» وجوه روا و ناروای تأثیر پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر را با لحاظ روش صحیح تفسیر قرآن روشن ساخته و آسیب‌هایی را که ممکن است از این رهگذر متوجه مفسر شود، شناسانده است.

این کتاب ابتدا رساله دکتری مؤلف، علی اوسط باقری، بوده و پس از انتشار چند مقاله برگرفته از آن، از سوی انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در سال ۱۳۹۹ ش. در ۳۲۲ صفحه منتشر شده است. چاپ دوم آن در پاییز ۱۴۰۰ ش. منتشر شده است.

به طور کلی کتاب پنج فصل دارد: فصل اول مفهوم‌شناسی است که به واژگان تفسیر و تأویل و تفسیر به رأی و دو واژه اصلی موضوع یعنی «پیش‌دانسته‌ها» و «علایق» اختصاص دارد. فصل دوم رویکردهای مختلف در تفسیر متون را بررسی می‌کند که شامل رویکرد مؤلف‌محور، متن‌محور و مفسر‌محور می‌باشد. دو عبارت «علایق» و «پیش‌دانسته‌ها» تفکیک مهم نویسنده در تحلیل نقش مفسر در تفسیر را نشان می‌دهند که فصل‌های سوم و چهارم کتاب را تشکیل می‌دهند. فصل پنجم در نه صفحه به جمع‌بندی می‌پردازد. به طور کلی در این کتاب گونه‌های موجه علایق مفسر (همان، ص ۲۱۲-۲۲۴) بدین قرار مورد بحث قرار گرفته است: ۱. تنوع بخشی به روش‌ها و گرایش‌های تفسیری؛ ۲. نکته‌سنجی در استفاده مطالب همسو با علایق؛ ۳. گزینش موضوعات مورد بررسی در تفسیر موضوعی؛ ۴. ابداع احتمال جدید تفسیری.

همچنین تأثیرهای موجه پیش‌دانسته‌ها در تفسیر (همان، ص ۱۴۰-۱۶۸) بیان شده‌اند؛ بنابراین، برداشت‌های مختلفِ موجه انکار نشده است. این نشان از واقع‌بینی مؤلف از ساختار ذهنی انسان‌ها و واقعیت‌هایی دارد که در فرآیند درک، فهم و تفسیر رخ می‌دهد؛ لذا مهم‌ترین نقطه قوت کتاب این است که پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر را فقط یک مانع و مزاحم ندانسته است، بلکه به وجوه مثبت نقش مفسر در تفسیر نیز به طور مفصل پرداخته است. بر این اساس، نویسنده تعریف متفاوتی از بی طرف بودن مفسر بیان می‌کند و معتقد است «تأکید بر خالی‌الذهن بودن در تفسیر به معنای انعدام علایق یا فراموش کردن دانسته‌های فلسفی و علمی نیست» (همان، ص ۲۶۸).

۳. نقد شکلی و ساختاری کتاب

جلد ظاهری کتاب ساده است و ارتباط معناداری با موضوع اثر ندارد. کتاب، فهرست مطالب، مقدمه و نتیجه‌گیری کلی مفیدی دارد. بخش منابع و نمایه‌ها هم کامل هستند. فصل‌بندی‌ها با موضوع اثر تناسب دارد؛ هر چند در پایان هر فصل خلاصه فصل آورده نشده است و پیشنهاد پژوهش نیز ندارد. همچنین مؤلف قواعد نگارشی را رعایت کرده و گویایی و رسا بودن مطالب در حد مطلوب است.

از نظر ساختاری کتاب اندکی پراکندگی دارد، به ویژه آنکه دو کلیدواژه «پیش‌دانسته» و «علاقه» که هر یک فصلی مبسوط و مستقل را به خود اختصاص داده‌اند، در فصل اول نیز که به مفهوم‌شناسی اختصاص دارد، در کمتر از یک صفحه از کل فصل (۶۵ صفحه‌ای) تحلیل شده‌اند. با این حالی مشخص نشده است که چرا این دو ویژگی مفسر انتخاب شده‌اند.

از آنجا که ظاهراً رسالت کتاب بررسی جایگاه مفسر در تفسیر است (باقری، ۱۴۰۰، ص ۲)، این دو به جایگاه مفسر ارتباط دارند، ولی آیا این دو ویژگی به نحو جامع جایگاه مفسر را نشان می‌دهند؟ مرز بین پیش‌دانسته و علاقه شفاف نیست. آیا منظور همان تصور و تصدیق است؟ آیا بیش و گرایش منظور است؟ حکمت تفکیک این دو چیست؟ کوتاه بودن بحث در این مورد مسئله را مبهم باقی می‌گذارد.

مسئله دیگر این است که مرز این دو ویژگی چیست؟ پراکندگی کتاب اینجاست که مقدمه فصل چهارم که به مبحث علایق مفسر اختصاص دارد، دوباره بحث مفهوم‌شناسی مطرح می‌شود و مفهوم انتظار مفسر در تفسیر مطرح می‌کند: «علایق یکی از مؤلفه‌های شکل‌دهنده به انتظارات فرد هستند همان‌گونه که پیش‌دانسته‌های فرد نیز یکی از عوامل مؤثر در انتظارات وی هستند» (ص ۲۰۹). اینجا نویسنده علاقه را غیر از انتظار می‌داند (ص ۲۱۰) و می‌توان حدس زد که انتظار جامع بین علاقه و پیش‌دانسته است و هدف کلی نویسنده در کتاب تحلیل انتظارات مفسر است. اولاً این نتیجه در کتاب تصریح نشده است و بخشی از مفهوم‌شناسی کتاب پراکندگی و ابهام دارد؛ لذا خواننده باید در فصول مختلف به دنبال جمع‌بندی آن باشد.

۴. ضعف‌های محتوایی کتاب

نقص در تعریف معنای نقش مفسر، عدم دقت کافی در بررسی نظریه‌های جدید، بی‌دقتی در گزارش مفسر محوری نزد مفسران مسلمان و کمبود شواهد قرآنی-حدیثی نقش مفسر از کاستی‌های محتوایی کتاب است.

۴-۱. نقص در تحلیل جایگاه مفسر

نقش مفسر در تفسیر محدود به علایق و پیش‌دانسته‌ها نیست. عامل اصلی ظرفیت و وسع مفسر است. عبارت وسع عبارتی قرآنی است که در شناخت نفس انسان جایگاه مهمی دارد. عبارت جایگاه مفسر که نویسنده به آن اشاره داشته را می‌توان با عبارت وسع نفس دقیق‌تر و قرآنی‌تر مدنظر آورد و تحلیل نمود. یکی از مهم‌ترین ادعاهای پرتکرار نویسنده این است تأثیر پیش‌دانسته‌ها کنترل‌پذیر هستند (همان، ص ۱۸۶) و «تأکید بر خالی‌الذهن بودن در تفسیر به معنای انعدام علایق یا فراموش کردن دانسته‌های فلسفی و علمی نیست، بلکه تأکیدی است بر کنترل علایق و پیش‌دانسته‌ها تا تأثیر ناروا در تفسیر نگذارند» (همان، ص ۲۶۸). اما پرسش مهم این است که کنترل‌پذیری پیش‌دانسته‌ها و علایق چگونه ممکن است. وقتی ملاک تفسیر صحیح اصول عقلایی است، ولی درک از این اصول خود مورد اختلاف است. اصولاً اختلاف پایان ندارد مگر در مرحله جمع نظرات و نزد انسان جامع.

نویسنده بارها نوشته است که مفسر ایجاد معنا نمی‌کند و مفسران مسلمان در ایجاد معنا نقشی قائل نبودند (باقری، ۱۴۰۰، ص ۲). اگر منظور از ایجاد معنا افزودن به معنا از خارج متن است، می‌توان آن را نپذیرفت، ولی اگر ایجاد معنا مانند ریختن آب در ظرف جدید است که این معنا در قرآن و حدیث شواهد فراوانی دارد و انکارپذیر نیست. در اینجا منظور از ظرف خود مفسر و وسع اوست. در اینجا به طور خلاصه شواهد قرآنی-حدیثی از ایجاد معنا بر اساس ظرفیت انسان مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱- بر اساس آیه «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا... كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ...» (رعد: ۱۷) امر نازل شده بنابه قدر و ظرفیت هر کس جاری می‌شود. این تمثیل نزول حق در وجود مردم است. کسانی که با قرآن مواجه می‌شوند، از این تمثیل مستثنا نیستند و آنها هم با یک امر نازل شده مواجه شده‌اند که هر یک به قدر ظرفیت‌ها یا «اودیه» وجودی (اصطلاح قرآنی برگرفته از آیه ۱۷ سوره رعد) خود از آن سیراب می‌شود. همین اودیه وجودی است که موجب محکم و متشابه شدن قرآن می‌شود.

وجود متشابهات در قرآن بستر حضور شیطان در تلاوت قرآن را فراهم می‌کند، ولی خداوند آیاتش را محکم می‌کند.^۱

۲- در حدیث هم کارکرد همه اوهام مانند آینه‌ای است که خلقت انسان را منعکس می‌کند: «كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ الْمَعَانِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» (وافی، ج ۱، ص ۴۰۸). این روایت فقط نشان محال بودن معرفت خدا نیست؛ چون نمی‌گوید هر چقدر دقیق شوید نمی‌توانید خدا را بشناسید، بلکه اضافه می‌کند که حاصل دقت و همی شما همیشه مخلوق و مصنوع مانند شماست. به عبارت دیگر، نشان می‌دهد وهم و فکر انسان، هرچقدر هم دقیق باشد، مخلوق و ساخته انسان بر اساس ساختار خود اوست. بعضی این روایت را مخصوص علم حصولی می‌دانند و در علم حضوری به مشاهده قلبی خداوند اعتقاد دارند. در روایات دیگر منظور از وهم، حال عقلا و توصیفات ایشان است.

۳- علاوه بر این، باید گفت یکی از مسائل مهم درباره نقش مفسر، پرسش از جایگاه نفس در قرآن و حدیث است که در این کتاب مورد غفلت قرار گرفته است. در قرآن و حدیث تأکید بر التزام به نفس و خودباشی صریحاً مشاهده می‌شود؛ برای مثال، در نهج البلاغه می‌خوانیم: «نفست را میزان قرار بده!» (شریف الرضی، ۱۴۱۴، ص ۳۹۸).

یکی دیگر از شواهد میزان بودن نفس در قرآن و حدیث، مربوط به قلب و صدر است که در حدیث وابصه آمده است: «يَا وَابِصَهُ، الْبِرُّ مَا أَطْمَأْنَنْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَالْبِرُّ مَا أَطْمَأَنَّ بِهِ الصَّدْرُ وَالْإِيمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَ جَالَ فِي الْقَلْبِ وَ إِنَّ أَفْطَاكَ النَّاسَ وَ أَفْتَوَكَ» (حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۶۶). در برخی منابع این حدیث این چنین آمده است: «الْبِرُّ مَا طَابَتْ بِهِ النَّفْسُ وَ أَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ وَ الْإِيمُ مَا جَالَ فِي النَّفْسِ وَ تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ» (ابن اشعث، بی تا، ص ۱۴۸). یکی از آیات کلیدی که جایگاه معرفتی قلب را اثبات می‌کند، آیه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» (انفال: ۲۴) است. یعنی بدانید که قطعاً خداوند بین انسان و قلبش حائل می‌شود. به نظر می‌رسد اگر حدیث وابصه را بر قرآن عرضه کنیم، یکی از مهم‌ترین شواهد این آیه تاقی می‌شود که روایات مشابه هم آن را تصدیق می‌کنند. بر اساس این آیه، حقیقت و معنای باطنی حیلولة خداوند این

۱. «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ...» (حج: ۵۲). اما پرسش این است که چگونه خدا آیاتش را محکم می‌کند و اهل علم را یاری می‌رساند؟ برای پاسخ به این پرسش باید مباحث مربوط به محکم و متشابه درست تحلیل شود.

است که قلب حریم امن می‌شود؛^۱ لذا ائمه (ع) نیز با استناد به این حدیث، عدم خطا در یقین قلب را نتیجه گرفته‌اند. هشام بن حکم ذیل آیه پیش گفته از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کنند که ایشان فرموده‌اند: «يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ، أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ. وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ بِالْمَوْتِ، وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِنَّ اللَّهَ يَنْقُلُ الْعَبْدَ مِنَ الشَّقَاءِ إِلَى السَّعَادَةِ وَلَا يَنْقُلُهُ مِنَ السَّعَادَةِ إِلَى الشَّقَاءِ»؛ خداوند بین انسان و بین اینکه باطلی را حق بداند، مانع می‌شود. گفته شده است: خدای به وسیله مرگ بین انسان و قلب او مانع قرار می‌دهد». امام صادق (ع) فرمود: خداوند [ممکن است] بنده را از شقاوت به سعادت منتقل کند، ولی او را از سعادت به شقاوت نمی‌برد» (صدوق، بی تا، ص ۳۵۸). در حدیثی دیگر از امام صادق (ع) آمده است: «مَعْنَاهُ لَا يَسْتَيْقِنُ الْقَلْبُ؛ أَنْ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا وَلَا يَسْتَيْقِنُ أَنْ الْبَاطِلَ حَقٌّ أَبَدًا»؛ هیچ‌گاه قلب یقین پیدا نمی‌کند که حق، باطل و باطل، حق است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۵۸).

نتیجه تحلیل مسئله استفتا از قلب این است که یقین در نفس انسان منبع معرفت و ملاک حقانیت است. نقش اطمینان و یقین در قلب و نفس تا حدی است که می‌تواند میزان و ملاک شناخت سخن و حیانی قرار گیرد. این نتیجه‌گیری برخی از توضیحات اهل عرفان درباره ملاک وحی را تأیید می‌کند. ابن عربی از طریق تحلیل لغوی کلمه وحی ملاک تشخیص را عدم تردد درونی (یقین) می‌داند (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۷۸)؛ چنان که در حدیث نیز این چنین آمده است: «إِنَّ لِلْقَلْبِ تَلَجُلْجَا فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ، فَإِذَا أَصَابَهُ اطمأن به» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۷۶).

بنابراین، برای تحلیل جایگاه مفسر در تفسیر، مسائلی مانند میزان بودن نفس، اطمینان نفس و یقین او بسیار مهم و تأثیرگذار است که در این کتاب، آیات و روایات مربوط اساساً مورد توجه قرار نگرفته است؛ به عبارت دیگر، لازمه توجه به جایگاه مفسر، توجه به جایگاه نفس (خود) است. میزان بودن خود و نحوه و کیفیت این میزان در آیات و روایات مورد اشاره قرار گرفته است که این اشارات برای تحلیل پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر و نیز تفکیک وجوه مثبت و منفی آن بسیار راهگشاست، ولی چنان که گفته شد، در این کتاب اساساً مغفول مانده است.

۴-۲. لزوم تکمیل بحث درباره نظریه‌های جدید مرتبط با جایگاه مفسر

در این کتاب مفصلاً نظریه‌های جدید مرتبط با پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر معرفی و نقد می‌شوند:

۱. بعضی ذیل آیه «و ربطنا علی قلوبهم» بحث «دل پاک؛ معیار تشخیص خوبی و بدی» را مطرح می‌کنند. ربط بر قلب بیشتر در تأیید و تقویت قلب است و معیار بودن دل در آیه «ان الله يحول بين المرء و قلبه» تصدیق و اثبات می‌شود.

مهم‌ترین این نظریه‌ها عبارت است از:

- ساختارگرایی که به نظریه مرگ مؤلف معتقد است؛ یعنی فهم مفسر را کاملاً مستقل از متن و مؤلف آن می‌داند (باقری، ۱۴۰۰، ص ۸۶-۸۸).

- هرمنوتیک فلسفی که فهم را حاصل امتزاج افق مفسر با متن می‌داند (همان، صص ۹۸-۱۰۳).

- روشنفکری دینی که تفسیر را حاصل تبادل با مفاهیم و علوم جدید می‌داند و مفاهیم را گرسنه معنا دانسته به نحوی که فهم و درک آن مفاهیم در طول زمان تحول پیدا می‌کند (همان، صص ۱۷۸-۱۸۰).

در این کتاب تفاوت هرمنوتیک فلسفی با ساختارگرایی بیان شده است، در حالی که اولاً تفاوت بین روشنفکری دینی با هرمنوتیک فلسفی و ثانیاً بین هرمنوتیک فلسفی هایدگر با هرمنوتیک فلسفی گادامر وجود دارد که بیان نشده است؛ به عبارت دیگر، در مسئله «نقش مفسر در تفسیر» اگر بخواهیم در مورد نظریه‌های جدید داوری دقیق‌تری داشته باشیم، می‌بایست بین سه امر تفکیک کرد:

۱- تفاوت ساختارگرایی (مرگ مؤلف) و هرمنوتیک فلسفی؛

۲- تفاوت بین هرمنوتیک فلسفی با روشنفکری دینی؛

۳- تفاوت بین هرمنوتیک استاد و شاگرد؛ هایدگر و گادامر.

ولی نویسنده فقط به تفاوت نخست اشاره کرده و متعرض دو تفاوت دیگر نشده است.

دیدگاه عبدالکریم سروش که در این کتاب نقد شده است، به هیچ وجه در تبیین تفسیر عصری دین از اندیشه‌های هرمنوتیک فلسفی بهره نمی‌برد و برخلاف این تصور که «نظریه‌های وی نظیر قبض و بسط تنوریک شریعت با تکیه بر یک نحله (هرمنوتیک فلسفی) به ویژه نگاه گادامر درباره معرفت دینی اظهار نظر می‌کند» (واعظی، ۱۳۸۹، ص ۱۴) او با مارتین هایدگر و طرفدارانش ستیز جدی و آشکار دارد.^۱ این تقابل نشان می‌دهد که می‌توان در سنخیت این دو اندیشه تردید جدی داشت. نکته مهمی که در تفسیر روشنفکرانه در ابتدا مشخص نیست، تفاوت هرمنوتیک فلسفی با تفسیر عصری است. اشتباه برخی از نواندیشان و روشنفکران دینی این است که هرمنوتیک فلسفی را تا حدّ تفسیر عصری تنزل می‌دهند،^۲ در حالی که بعضی

۱. عبدالکریم سروش معتقد است عاقبت هایدگر مانند هگل و مارکس بوده و هر سه در قدرت‌پرستی و آینده‌پرستی و منطق‌گریزی یکسان و سهیم بودند (سروش، ۱۳۸۰، ص ۲۴۳).

۲. رضا داوری اردکانی در مطلبی متفاوت قائل به تفکیک فهم عصری از دین و هرمنوتیک فلسفی شده و در نقد کتاب درآمدی بر هرمنوتیک که یکی از کتاب‌های اصلی در مبحث هرمنوتیک است، می‌نویسد: «برای خواننده دقیق شاید تعجب‌آور باشد که چگونه مؤلف محترم که آرای فیلسوفان هرمنوتیک را بازشناخته و به درستی و با دقت نظر آنها را خلاصه کرده است، در مقام قیاس و سنجش، آرا و اقوال نامتجانس و به کلی بیگانه را با یکدیگر یکی دانسته است...»

از شارحان و اساتید فلسفه با این قیاس موافق نیستند و معتقدند: «اولی تاریخ و زمان را جلوه و تحقق وجود می‌داند و دومی از تاریخ، مشهورات و مقبولات زمانه و حوادث جاری را مراد می‌کند. این به آن کی ماند؟» (داوری اردکانی، ۱۳۸۴ الف، ص ۱۰).

نکته دیگری که نویسنده به آن دقت نکرده است، تفاوت هرمنوتیک استاد و شاگرد است. پژوهشگران معتقدند طلب و سیر هایدگر متأخر به سوی وجود مطلق به گونه‌ای است که می‌توان به وجودی جامع قائل شد که تمام امکان‌های وجودی مفسر را در خود جمع کند. توضیح بیشتر اینکه هدف هایدگر از طرح مسئله فهم هرمنوتیکی متوقف نشدن در انسان دارای پیش فهم (دازاین) نبوده، بلکه او در تمنای ظهور هستی (زاین) بوده است، ولی شاگردش گادامر بحث استاد را در نسبت متوقف کرده است.^۱ به نظر برخی، گادامر ملتفت نیست که چگونه هایدگر متأخر بر آن است که سطح هستی‌شناختی فهم باید با توسل به بعدی فراتاریخی از اعتبار کامل شود (رمبرگ و گسدال، ۱۳۹۳، ص ۴۲) و این گونه است که بعضی نظریه‌پردازان هرمنوتیکی معتقدند خوانش گادامر از هایدگر اشتباه است (همان، ص ۴۵). خلاصه اینکه با تأمل در گرایش هایدگر متأخر که انتظار برای درک هستی را محور اندیشه‌های خود قرار داده است، دیگر نمی‌توان رهایی از نسبت را در هر حالتی منتفی دانست.

۴-۳. مؤلف‌محوری نزد مفسران مسلمان

صرف اینکه کسی مقصود مؤلف را منکر شود، هم رأی گادامر نمی‌شود. چنان که همه کسانی که مقصود مؤلف را اثبات می‌کنند، یک نظر ندارند. این دو بسیار از هم دورند. یکی تاریخ را حوادث هر روزی و گذران زندگی معمولی می‌داند و فیلسوف آلمانی، تاریخ را جلوه زمان و زمان را عین وجود می‌یابد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۴ ب، ص ۱۹۸). وی به پنج ملاحظه در باب تفاوت هرمنوتیک فلسفی و معرفت‌شناسی (فهم عصری دین) اشاره می‌کند (داوری اردکانی، ۱۳۹۰، ۳۸۹-۳۸۸): طرح عصری بودن دین در ایران هم برخلاف نظر بعضی از دانشمندان که پنداشته‌اند تحت تأثیر هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر روی داده است حتی در نزد کسانی و در جایی که صفت علمی و تحقیقی دارد، به هیچ وجه متأثر از این دو فیلسوف نیست... (همان).

۱. آنچه در هرمنوتیک فلسفی گادامر از بین رفته است، لکن در هرمنوتیک هایدگر قابل ردیابی می‌باشد، این است که وجود گرچه به صورت زمانمند ظهور می‌کند، ولی لزوماً این دیدگاه، برخلاف دیدگاه مدرن کانت، به معنای نفی امکان دسترسی به وجود نیست. محمدرضا ریخته‌گران میان هایدگر و گادامر تمایزی قائل شده است. اهمیت این تفکیک از آن روست که در مسئله حل نسبت در اندیشه هرمنوتیکی دریچه جدید می‌گشاید. وی گفته است: «اصلی‌ترین سخن هایدگر که همان تعبیر دازاین و تعبیر آگزیستانس باشد، از طرف گادامر فهم نشده است. به عبارتی، گادامر شاگرد مناسبی برای هایدگر نیست» (داوری و ریخته‌گران، ۱۳۸۴، ص ۴۲-۴۴).

نویسنده ادعا می‌کند: «همه مفسران مسلمان مؤلف‌محور بوده‌اند» (باقری، ۱۴۰۰، ص ۱۰۵)، اما یکی از کسانی که می‌توان علاوه بر مؤلف‌محوری، او را مفسر‌محور نیز دانست، ابن عربی است. جالب اینجاست که سخن ابن عربی که گفته «هر یک از مردم در عین آنکه با هم اختلاف دارند، آنچه را خدا اراده کرده است فهمیده‌اند» (همان، ص ۱۲۲) در جهت اثبات مؤلف‌محوری نقل شده است. نویسنده به رغم اینکه از ابن عربی نقل کرده که هر کس از آیه هر یک از این وجوه احتمالی را بفهمد، آن وجه در حق او مقصود خدای متعال است: «فکل من فهم من الآیة وجها فذلک الوجه هو مقصود بهذه الآیة فی حق هذا الواجد له» (ابن عربی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۲)، این سخن را جزو شواهد مؤلف‌محوری آورده است. ابن عربی در بحث از «وجوه» (اختلاف فهم از آیات) حق هر مفسر را لحاظ می‌کند و فهمیدن مقصود حق تعالی را به معنای یکی شدن تفسیرها نمی‌داند و این تکثر نشان مفسر‌محوری است. آنچه موجب سوء تفاهم می‌شود، این است که در سخن ابن عربی هم مؤلف‌محوری وجود دارد و هم مفسر‌محوری. به قول او «هر یک از مردم در عین آنکه با هم اختلاف دارند، آنچه را خدا اراده کرده است فهمیده‌اند» (همان). ابن عربی معتقد است کلام خداوند وقتی به زبان قوم نازل شد، اهل آن زبان در فهم آنچه از خداوند است اختلاف می‌کنند و هر کسی از آنها با وجود اختلاف در فهم، آنچه را از خداست فهم کرده و خدا عالم به جمیع وجوه است و هیچ وجهی نیست جز آنکه مقصود خدای متعال است نسبت به شخص معین، در صورتی که از حدود زبان و لفظ خارج نباشد (ابن عربی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۲). او معتقد است هر مفسری که از احتمالات لفظ خارج نشود، مفسر قرآن محسوب می‌شود: «کل مفسر فسر القرآن و لم یخرج عما یحتمله اللفظ فهو مفسر» (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۵۶۷).

آنچه در هرمنوتیک فلسفی گادامر از بین رفته است، لکن در هرمنوتیک هیدگر قابل ردیابی می‌باشد، این است که وجود گرچه به صورت زمانمند ظهور می‌کند، ولی لزوماً این دیدگاه، برخلاف دیدگاه مدرن کانت، به معنای نفی امکان دسترسی به وجود نیست؛ به عبارت دیگر، مفسر‌محوری آنجا می‌تواند با مؤلف‌محوری جمع شود و تناقضات آن رفع گردد که در مرتبه اعلا مفسر با مؤلف متحد شود و این اتحاد فقط از عهده انسان کامل بر می‌آید و راه مصون ماندن از آفات نسبیت، توسل کردن و شاگردی کردن نزد انسان کامل است. نکته مهم این است که انسان کامل به قدر عقل مخاطب سخن می‌گوید و این‌گونه به نحو معجزه‌آسایی مفسر‌محوری و مؤلف‌محوری با هم جمع می‌شوند.

آنچه در این کتاب بحث نشده است، امکان حل مسئله نسبیت از طریق مقام امام جامع است. اگر وجود انسان کامل و فرد جامع پذیرفته شود، بسیاری از موانع و چالش‌های معرفت‌شناسانه خودباشی رفع می‌شود؛ چرا که علت عدم رفع اختلافات عدم پذیرش امام به عنوان مظهر وحدت مذاهب و فرق است.

از قرآن می‌توانیم استنتاج کنیم که در تکثر احزاب فکری، تعیین ملاک شناخت حقیقت محال نیست. عمل هر امتی برای او زینت داده شده است مگر امت وسط که جامع امم و امت واحده است و مصدق و مهیمن بر آنهاست. در واقع همه امت‌ها و احزاب از پیش فرض‌های ادراک رهایی ندارند جز امتی که یکی از امم محسوب نمی‌شود، بلکه واسطه آنها با حقیقت و کل الامم شناخته می‌شود. بنابر روایات، بنی اسرائیل به ۷۲ فرقه تفرقه پیدا کردند. این ۷۲ فرقه در اسلام هم ظهور می‌کنند، ولی یکی به آنها اضافه شده است. ۱ این تعبیر در روایت که می‌گوید یکی به آنها اضافه شده است، نشان می‌دهد این فرقه از اثرات تفرقه دیگر فرق متعالی است و از همینجا فرقه ناجیه شده است. فرقه ناجیه چنانچه در روایت آمده است، به معنای جماعات است. ۲. فرقه ناجیه هم یکی از ۷۲ فرقه و در عرض آنها نیست، بلکه جامع فرق و ۷۳ امین فرقه است. اگر اعتقاد به امامت نباشد یا باید نسبی‌انگاری را رد کرد یا باید آن را بدون راه حل مناسب برای چالش‌ها پذیرفت. چنان چه شأن امام این است که قرائات مختلف را هدایت کند؛ به عبارت دیگر، امام همچون یک وجود جامع سیال با هر کسی مطابق عقل او سخن می‌گوید و ظرفیت هر کسی را رعایت می‌کند. شأن امام این است که بر هفت وجه فتوا بدهد: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرُفٍ وَأَذْنِي مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَيَّ سَبْعَةَ وُجُوهِ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمَّنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۸). این روایت نشان می‌دهد قرآن با همه لایه‌های خود در وجود امام جمع شده است؛ به عبارت دیگر، هم تکثر قرآن را نشان می‌دهد و هم وحدت آن را.

۴-۴. نقص در شواهد قرآنی نقش مفسر

در این بخش ناگفته‌هایی از موضوع نقش مفسر در فرآیند تفسیر با استناد به قرآن بیان می‌شود. همان‌طور که پیش از این گفته شد، در این کتاب بعضی از آیات مهم که نقش نفس در ادراک را مورد توجه قرار داده‌اند، بررسی نشده‌اند و ملاک کلی در پژوهش، نتیجه‌گیری بر اساس روایات تفسیر به رأی و بر اساس در نظر گرفتن هدف تفسیر بوده است.

۱. سَبَّأْتِي عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِثْلُ بِمِثْلِ وَإِنَّهُمْ تَفَرَّقُوا عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ مِلَّةً وَ سَفَّرْتُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ مِلَّةً تَزِيدُ عَلَيْهِمْ وَاحِدَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ غَيْرَ وَاحِدَةٍ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا تِلْكَ الْوَاحِدَةُ قَالَ: هُوَ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ الْيَوْمَ أَنَا وَ أَصْحَابِي» (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ص ۳۲۴).

۲. تَفَرَّقَتْ أُمَّةٌ مُوسَى (ع) عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ مِلَّةً سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ تَفَرَّقَتْ أُمَّةٌ عِيسَى (ع) عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ تَعَلُّوْا أُمَّتِي عَلَى الْفِرْقَتَيْنِ جَمِيعًا بِمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ فِي الْجَنَّةِ وَ ثِنْتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ. قَالُوا: مَنْ هُم يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: الْجَمَاعَاتُ الْجَمَاعَاتُ» (بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۴).

نویسنده یکی از گونه‌های ناروای دخالت دادن علایق در تفسیر قرآن دخالت دادن آنها در تعیین مصادیق آیات محکم و متشابه دانسته است، در حالی که آیات محکم را باید بر اساس صراحت بیان و در نظر گرفتن بدیهیات عقلی و قطعیات عقلی معین کرد (باقری، ۱۴۰۰، ص ۲۳۷)؛ زیرا اولاً در اختلافی درک اصول عقلی نیست و اصولاً اختلاف پایان ندارد مگر در مرحله جمع نظرات و نزد انسان جامع و ثانیاً محکم و متشابه نسبی است و بنا به ظرفیت هر فرد تفاوت دارد. از روایت «المتشابه ما اشتبه علی جاهله» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۲)، می‌توان فهمید که محکم و متشابه نسبی است (مؤدب، ۱۳۹۳، ص ۱۲۴). نسبی بودن محکم و متشابه بنا به فهم و ظرفیت قاری است و در واقع، آیاتی که ذاتاً محکم و متشابه باشند مطرح نیستند، بلکه محکم چیزی است که بر اساس فهم قاری محکم باشد نه ذاتاً و نیز متشابه هم آیه‌ای است که بر فرد متشابه شده باشد. اگر نظریه نسبی بودن محکم و متشابه را بپذیریم، بر نقش نفس مفسر در فرآیند تفسیر تأکید کرده‌ایم؛ یعنی این جایگاه و وسع و ظرفیت مفسر است که تعیین می‌کند چه چیزی محکم و چه چیزی متشابه است. این نتیجه‌گیری در امتداد خودباشی قاعده زرین و استفتا از قلب است که قبلاً مطرح شد. مفسران تصریح کرده‌اند که اساساً خطاب‌های قرآنی یکسان نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۹۰). همین نشان می‌دهد که مخاطب در فهم قرآن نقشی تعیین‌کننده دارد و در فرآیند تفسیر باید مد نظر قرار گیرد؛ چرا که هر کس بنا به وسعش مخاطب قرآن و عارف به حقایق آن است.

توجه به این ویژگی محکم و متشابه نشان می‌دهد که تأثیر مفسر در فرآیند تفسیر بسیار گسترده‌تر از نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر است؛ برای نمونه به برخی آثار این توجه و دقت نظر اشاره می‌شود:

درک ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مفسر موجب توصیه قرآن و حدیث به رسوخ شده است. امیرالمؤمنین (ع) ضمن مدح راسخان در علم، رسوخ را به «ترک تعمق در متشابهات قرآن» تعریف کرده است: «سَمَّی تَرَکَهُمُ التَّعَمُّقَ فِیْمَا لَمْ یُکَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ کُنْهِهِ رُسُوخاً» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۱۲۵). طبق این تعریف، رسوخ بر اساس توجه به محدودیت‌های مفسر پیش می‌آید. به طور خلاصه، بر اساس آیه هفتم آل عمران و شرح امیرالمؤمنین (ع) بر این کلمه، می‌توان نتیجه گرفت که رسوخ یعنی ماندن در محکومات و پرهیز از متشابهات. رسوخ موجب درک محدودیت‌های فهم است و مفسر هم نباید دچار تکلف شود. اما نکته مهم این است که این محدودیت‌ها در صورتی که رعایت شوند موجب درک درست متن و تفسیر صحیح می‌شوند. تحلیل نقش مفسر در تفسیر به آنچه گفته شد ختم نمی‌شود؛ مثلاً از نتایج رسوخ، استکفاء و استحکام است. این دو اصطلاح یکی از قرآن و دیگری از روایت استخراج و استنتاج شده است و هر دو از نتایج توجه به نفس مفسر و ظرفیت‌ها و محدودیت‌هایش می‌باشند.

استحکام یعنی به بهانه وجود متشابهات، محکومات را نادیده نگیریم. در اینجا این اصطلاح از جمله بنی اسرائیل که ادعای متشابه شدن امر را مطرح کردند، استخراج شده است. اشتباه بنی اسرائیل وقتی سخن موسی (ع) را شنیدند که باید به فرمان الهی گاوی را سر ببرند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً» (بقره ۶۷)، این بود استحکام در پیش نگرفتند. آنها از نکره بودن بقره احساس تشابه کردند و به دنبال کشف ماهیت خاصی بودند. پس گفتند: «قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا» (بقره ۷۰). از آنجا که پیروی از متشابهات مشقت‌ساز است، چاره کار این بود که به جای جستجوی زیاد به همان سخن نکره عمل می‌کردند. رفتار با محکومات و متشابهات هم می‌تواند بر این اساس باشد.

اصطلاح استکفاء از متن روایات گرفته شده است: «مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ بِتَيْمِينٍ» (کلینی، ج ۲، ص ۶۲۳)؛ هر کس به یک آیه از قرآن برای حفاظت از خود بسنده کند، اگر از شرق عالم تا غرب عالم سیر کند، همان آیه او را بس باشد، البته اگر به بسنده بودن همان یک آیه یقین داشته باشد! یعنی یک آیه می‌تواند در عوض تمام دنیا انسان را کفایت کند، به شرطی که در قاری قرآن طلب کفایت (استکفاء) و یقین وجود داشته باشد. به سخنی دیگر، باور به عظمت آنچه خدا داده است، باید وجود قاری را لبریز کند.

۵. منابع اثر:

در کتاب ۲۴۸ منبع فارسی و عربی و ۷ منبع انگلیسی ثبت شده است. با توجه به بررسی آرای برخی متفکران شناخته شده آلمانی همچون هایدگر و گادامر و فرانسوی مانند سوسور و دریدا مؤلف از منبع آلمانی و فرانسوی استفاده نکرده است. وی به همه منابع شناخته شده تفسیر مسلمانان ارجاع داده است و در بخش انگلیسی از برخی منابع دست اول مانند کتاب گادامر استفاده کرده است، ولی در برخی موارد به آرای افراد مهم نامبرده در کتاب مانند هایدگر، چه در منابع فارسی و چه در منابع انگلیسی، هیچ‌گونه ارجاع مستقیم نداشته است.

نویسنده چنان که گفته شد، از کتاب‌هایی که به تطبیق هرمنوتیک با تأویل عرفانی می‌پردازند (ریخته‌گران، ۱۳۷۸، ص ۲۶۲)، اشاره نکرده است و از کسانی که بین تفسیر روشنفکری دینی و هرمنوتیک فلسفی تفکیک کرده‌اند (داوری اردکانی، ۱۳۸۴ الف، ص ۱۰)، نقل قولی نداشته است و به ادعاهایی برخی روشنفکران دینی که ادعای استناد به هرمنوتیک دارند (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹، ص ۱۴۷) نیز اشاره‌ای ننموده است.

۶. نتیجه‌گیری

کتاب «نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر» واقعیت‌های نقش مفسر در تفسیر را انکار نکرده است و خالی‌الذهن بودن مفسر را به معنای نفی علایق و پیش‌دانسته‌های موجه ندانسته است.

مؤلف در بیان مسئله نقش مفسر در تفسیر، به همه نظریات اصلی شامل ساختارگرایی و هرمنوتیک و دیدگاه روشنفکری دینی اشاره کرده است، ولی از برخی تقریرها در باب هرمنوتیک غفلت کرده و نیز همه آرای مفسران مسلمان را به صورت دقیق بررسی ننموده است.

وی کاملاً در راستای عنوان اثر (نقش پیش‌دانسته‌ها و علایق) حرکت کرده است، ولی از آنجا که هدف کلی اثر «تعیین جایگاه مفسر در کنار دیگر عناصر دخیل در تفسیر» است، باید گفت «جایگاه مفسر» به «پیش‌دانسته‌ها و علایق» تقلیل یافته است.

کتاب از نظر شکلی نه اشکال خاصی دارد و نه ویژگی ممتاز، لکن از نظر ساختاری اندکی پراکندگی دارد، به‌ویژه آنکه دو کلیدواژه «پیش‌دانسته» و «علاقه» ابتدا در کمتر از یک صفحه تعریف شده، ولی مرز بین آنها شفاف نیست. با این حال مؤلف در میانه کتاب دوباره به ارائه تعاریف و مفهوم‌شناسی بازگشته است و نکاتی را اضافه نموده است.

به دلیل اشکالات محتوایی اثر، می‌بینیم که هماهنگی هدف و محتوا، انطباق و جامعیت اثر و کفایت منابع دچار نقص‌هایی شده است.

اصلی‌ترین ضعف‌های کتاب به محتوای آن مربوط است. به طور کلی می‌توان موارد ذیل را به عنوان خلأهای کتاب بیان داشت:

۱- در تعریف معنای نقش مفسر ناگفته‌های مهمی دارد؛ چرا که نقش مفسر در تفسیر محدود به علایق و پیش‌دانسته‌ها نیست. عامل اصلی ظرفیت و وسع مفسر است. اگر ایجاد معنا مانند ریختن آب در ظرف جدید است که این معنا در قرآن و حدیث شواهد فراوانی دارد و انکارپذیر نیست.

همچنین یکی از مسائل مهم درباره نقش مفسر پرسش از جایگاه نفس در قرآن و حدیث است که در این کتاب مورد غفلت قرار گرفته است. در قرآن و حدیث تأکید بر التزام به نفس و خودباشی صریحاً ملاحظه می‌شود. می‌توان از قلب استفتاء کرد؛ چرا که یقین در نفس انسان منبع معرفت و ملاک حقایق است. نقش اطمینان و یقین در قلب و نفس تا حدی است که می‌تواند میزان و ملاک شناخت سخن و حیانی قرار گیرد. در تحلیل جایگاه مفسر در تفسیر میزان فتوای قلبی و یقین او بسیار مهم و تأثیرگذار است که در این کتاب اساساً مورد توجه قرار نگرفته است.

۲- نظریات جدید در باب جایگاه مفسر را دقیق و کامل بررسی نکرده است. مؤلف متوجه تفاوت بین روشنفکری دینی با هرمنوتیک فلسفی و تفاوت بین هرمنوتیک فلسفی هایدگر با هرمنوتیک فلسفی گادامر نیست.

۳- به اشتباه مدعی شده است مفسران مسلمان همگی مؤلف‌محور بوده‌اند. یکی از کسانی که می‌توان علاوه بر مؤلف‌محوری، او را مفسر‌محور دانست ابن عربی است. ولی نویسنده سخن او را در جهت اثبات مؤلف‌محوری نقل کرده است. ابن عربی معتقد است هر مفسری که از احتمالات لفظ خارج نشود، مفسر قرآن است. این دیدگاه ابن عربی قابل تطبیق با هر منوتیک فلسفی هایدگر است.

۴- مؤلف در تحلیل نقش مفسر از آیات قرآنی کم بهره برده است و به نسبی بودن محکم و متشابه‌عنایت نداشته است؛ لذا نتوانسته مباحثی مثل رسوخ را ذیل بحث نقش مفسر در تفسیر تحلیل کند. همچنین این بی‌توجهی موجب شده است که اهمیت توجه به محدودیت‌ها و وسع مفسر در فهم قرآن نیز اساساً مورد بی‌توجهی قرار بگیرد. اشکال اساسی کتاب این است که نقش مفسر در تفسیر فقط محدود به پیش‌دانسته‌ها و علایق شده است.

منابع و مأخذ

- **القرآن الکریم**.
- **نهج البلاغه**. (۱۴۱۴ق.). تصحیح صبحی صالح. قم: هجرت.
- ابن اشعث، محمد بن محمد. (بی تا). **الجعفریات**. تهران: مکتبه النینوی الحدیثه.
- ابن عربی، محی الدین. (۱۴۱۰ق.). **رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن**. تحقیق محمود غراب. دمشق: مطبعة نصر.
- ابن عربی، محی الدین. (بی تا). **الفتوحات المکیه**. بیروت: دار الصادر.
- باقری، علی اوسط. (۱۳۸۸ش.). «مجاری تأثیر پیش دانسته‌های مفسر در تفسیر قرآن کریم». **قرآن شناخت**، دوره ۲، ش ۴، صص ۱۷-۷۳.
- باقری، علی اوسط. (۱۳۹۸ش. الف). «وجوه روای تأثیر علایق مفسر در تفسیر قرآن کریم». **معرفت کلامی**، دوره ۱۰، ش ۲۲، صص ۹۵-۱۱۴.
- باقری، علی اوسط. (۱۳۹۸ش. ب). «آسیب‌شناسی تأثیر پیش دانسته‌ها در تفسیر قرآن». **معرفت**، ش ۲۵۷، صص ۲۳-۳۲.
- باقری، علی اوسط. (۱۴۰۰ق.). **نقش پیش دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر قرآن کریم**. چاپ دوم. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۶ق.). **البرهان فی تفسیر القرآن**. تهران: بعثت.
- توران، امداد. (۱۳۹۴ش.). **تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر**. تهران: بصیرت.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۷ش.). **تفسیر تسنیم**. قم: اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق.). **وسائل الشیعه**. قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
- داوری اردکانی، رضا و ریخته گران، محمدرضا. (۱۳۸۴ش. ب). «میزگرد هرمنوتیک». **نامه فرهنگ**، ش ۵۸، صص ۳۱-۴۰.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۴ش. الف). «هرمنوتیک در فلسفه و ادبیات دینی معاصر». **نامه فرهنگ**، ش ۵۸، صص ۴-۲۹.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۹۰ش.). **فلسفه معاصر ایران**. تهران: سخن.
- رمبرگ، بیورن و گسدال، کریستین. (۱۳۹۳ش.). **دانشنامه فلسفه استنفورد (هرمنوتیک)**. تهران: ققنوس.

- ریخته‌گران، محمدرضا. (۱۳۷۸ش). *منطق و مبحث علم هرمنوتیک*. تهران: نشر کنگره.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۰ش). *تفرج صنع*. تهران: صراط.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۰ش). *تفسیر المیزان*. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. چاپ چهارم. تهران: بنیاد علامه طباطبایی.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). *تفسیر العیاشی*. تهران: العلمیة.
- مجتهد شبستری، محمد. (۱۳۷۹ش). *هرمنوتیک، کتاب و سنت*. چاپ چهارم. تهران: طرح‌نو.
- مؤدب، سیدرضا. (۱۳۹۳ش). *مبانی تفسیر قرآن*. قم: انتشارات دانشگاه قم.
- واعظی، احمد. (۱۳۸۹ش). *درآمدی بر هرمنوتیک*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.